بادا که این بامداد بماناد تا ابد

آتیلو برتولوچی

ترجمه: تشیعی، کامبیز

آتیلیو برتولوچی‏1در سال 1911 میلادی در روستای‏ سن لازارو2در نزدیکی شهر پارما3در ایتالیا دیده به جهان‏ گشود.او از جوانی همکاری با نشریات ادبی را آغاز نمود. بعدها به شهر رم رفت و مسئولیت شرکتی انتشاراتی را به عهده‏ گرفت که در چاپ و نشر اشعار شاعران کشورهای دیگر فعال‏ بود.

مورچه‏ها

مورچه‏ها روی تنهء درختی کهنسال‏ غنیمت می‏شمارند خورشید را که روزهای آبان‏ماه را گرما می‏بخشد مدام روی پوست ناهموار درخت بالا می‏روند و پایین‏ مورچه‏ها فکر زمستانی هستند که از راه می‏رسد در چشم‏انداز روشن جادهء اصلی‏ مردان و زنان کارگر را می‏بینم که بالا می‏روند و پایین‏ آه ای خدای باشندگان این دشت‏ دشتی که با شهامت،آمدن برف را آماده است‏ یارم باش‏ آن دم که روز افول می‏کند و شب‏ بر بامهای نابرابر ما طالع می‏شود در سال 1929 میلادی،اولین و در سال 1934 دومین‏ کتاب شعرش به چاپ رسید.او به پاییز بسیار علاقه داشت.هر دو پسر او،جوزپه‏4و برناردو5،کارگردان هستند که برناردو با فیلمهای ستایش شده‏ای چون آخرین امپراتور و بودای کوچک‏ از شهرتی عالمگیر برخوردار است.شعر ماهیگیرها برای این‏ دو برادر سروده شده است.آتیلیو برتولوچی در استانهء هزارهء سوم-14/6/2000-چشم از جهان فرو بست.

مهرماه

آسمان روشن مهرماه‏6 با شکیب و غرق در نور فراز انبوه شاخ و برگ درختان‏ فراز بامهای سفالی قرمز علف تازه‏ و پرواز پروانه برفراز آن‏ بارقهء عشق است‏ در چشمهای تو روز بی‏افسوس می‏گذرد روز شیریزن مهرماه‏ که تو را در آرامش قلب من می‏تاباند

ماهیگیرها

آن دو برادر را می‏بینید؟ یکی پانزده سال دارد و دیگری ده سال‏ در طول رودخانه‏ اولی ماهیگیری می‏کند دو می‏یاری‏ آفتاب بعد از ظهر سرخ می‏کند گونه‏هاشان را که چنین شبیه‏اند و متفاوت‏ مثل دو برگ بر درخت‏ دو بنفشه بر خاک

بادا که این بامداد بماند تا ابد صبحی که آشکارشان می‏کند،صبحی که نهانشان می‏دارد همچون این آب که آرام می‏رود تا ناکجا بامدادی که پیوند آنهاست تا ابد

سکوت اگر دیر پا شود بر آنها صداهاشان همدیگر را خواهند جست‏ تن‏هاشان سالم،جان‏هاشان پاک‏ این درخت شاخه‏ها را تنگ در آغوش دارد

رودخانه

ای آب رودخانه‏ها! -کف‏آلود،سرد و خروشان- زیباترین حیرانی من از توست‏ حیرتی ناآشنا... کر می‏کندم فریادت‏ می‏پیچند پژواک‏ها در قلب من‏ کجایم؟میان صخره‏های عظیم زنگ زده، درختان و بیشه‏هایی که می‏گذرند از کوره راه‏های پرسایه؟ خورشید که بر تنم عرق نشانده‏ گندمگونم می‏کند آه!این صدای سرشار از آرامش‏ این تنهایی‏ و این آسیاب متروک‏ که هست و نیست میان بلوطها خسته‏ام اما خوشبخت‏ مانند یک ابر یا یک درخت خیس‏